

نگاهی به تفسیر ابن عطاء



فاطمه فنا



تفسیر ابن عطاء، یکی از تفاسیر عرفانی قرآن است که در میان آثار عارفان، به ویژه از نظر تفسیری حایز اهمیت است.

ابوالعباس احمد آدمی معروف به ابن عطاء، یکی از عارفان مکتب بغداد و دوست حلاج بود. حیات وی مصادف با دوران پس از ورود فلسفه یونانی به جهان اسلام و رشد جنبش های فکری قرمطیان و اسماعیلیان بود. به تعبیر ماسینیون، وی از «ابهام آمیزترین» رجال مکتب بغداد است که بر اثر پاك اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او، جان باخت و از این راه شهرت دارد. «اخوتی که به شهادت یکی از نامه های محفوظ مانده، در سراسر حیات مایه یگانگی این دو تن بود، موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند». آن ها هر دو در ۳۰۹ هجری درگذشتند^۱.

در تذکره های اولیا بر ولع ابن عطاء به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید شده است و به نوشته تاریخ بغداد، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می خفت. در ماه های عادی روزی یک بار و در ماه رمضان روزی سه بار ختم قرآن می کرد^۲. مرید او ابن جبیش می گوید: یک بار قرائت قرآنی را سرگرفت که نزدیک ده سال طول کشید و در این اثنا برآن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن، به استنباط پردازد. پیش از ختم قرآن درگذشت^۳. تفسیری که در این جا به معرفی آن می پردازیم چه بسا ثمره همین ده سال انس و تأویل باشد^۴.

تفسیر ابن عطاء که درباره اندکی بیش از هفتصد آیه از سوره های مختلف قرآن (نه از تمامی سور) است. از طریق ابو عبدالرحمن سلّمی (۳۳۰-۴۱۲ق) که آن را در تألیف مشهور خود به نام حقائق التفسیر نقل کرده، به دست ما رسیده است. سلّمی در مقدمه اثر خود، یادآور می شود که پیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعدد مشایخ قدیم تصوف همت نکرده است و او تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد. یکی مجموعه ای تفسیری منسوب به ابن عطاء و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود.^۵

اهمیت تفسیر ابن عطاء نه فقط از این روست که غالب اوقات، تفسیر وی همان شرح و بسط تفسیر منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام است، بلکه از این رو که در میان همه تفسیرهایی که سلّمی در حقایق التفسیر آورده، بی چون و چرا یکی از پرمایه ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیانه است. سلّمی درباره ابن عطاء در طبقات الصوفیه^۶ می نویسد: «او در طریقه فهم قرآن زبانی دارد تنها از آن خود». مراد وی چنان که پل نویا در مقدمه تصحیح تفسیر ابن عطاء می گوید، این است که از جمع معاصران ابن عطاء، هیچ کس مثل او با بهره گیری هر چه بیش تر از امکانات روش تفسیری ویژه صوفیان، یعنی استنباط و تأویل، تفسیری بدین حجم برجای نهاده است.

تفسیر ابن عطاء را پل نویا از حقایق التفسیر سلّمی استخراج و گردآوری کرده و آن را با چهار نسخه خطی مقابله، تحقیق و تصحیح کرده است و در مجموعه نصوص صوفیه غیر منشوره به سال ۱۹۷۳م در بیروت منتشر کرده است. خوش بختانه این تفسیر، نیز برخی دیگر از تفاسیر عرفانی، به ویژه تفسیر منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام که سلّمی آن را گردآوری و حفظ کرده است، همراه بعضی دیگر از رسایل وی در ایران نیز توسط نصرالله پورجوادی (۱۳۶۹ش) گردآوری و چاپ شده است. البته باید یادآوری کرد که در چاپ این آثار در ایران، همان تصحیح نویا از تفسیر منسوب به امام و ابن عطاء فست شده است.

شیوه ابن عطاء در تفسیر

ابن عطاء در صدد تفسیر قرآن به شیوه ای که بعدها معمول گشت نبوده است. تلاش او در جهت کسب تجربه های روحی عارفانه ای است که عبارات و اشارات و رموز آیات قرآنی آن را در قالب خود تجسد می بخشد و به عرصه وجود می آورد و آن گاه که این تجربه به مرحله خلّاقیت می رسد، موهبت های تازه ای بر صوفی عرضه می دارد که در ظاهر آیات نیست. آن تجربه ها صوفی اهل حقیقت را یاری می دهد تا با نگاهی مبتنی بر تأویل ناب به قرآن، زمینه تجربه های بعدی و فراتر را فراهم کند. میان قرآن و تجربه معنوی عارف، پیوند تازه ای که

عبارت از یک نحو استنباط خاص است پدید می آید، بدین معنی که این تجربه، پرتوهای نوینی بر قرآن می افکند و طریقه خاص فهم معانی قرآن را برای سالک روشن می کند. این استنباط معنوی (یا تأویل) جز از اعماق تجربه هایی که عارف در آن زندگی می کند، به دست نمی آید. به نظر ابن عطا کسی می تواند اشارات قرآنی را دریابد که باطن خویش را تطهیر کرده باشد لا یمسسه الا المطهرون (واقعه/ ۵۶/ ۷۹). فهم قرآن، درك ظاهر آیات از حیث لغت نیست تا با لغت شناسی بتوان راه بدان برد. نیل به آن مرتبه که چنین فهمی را برای عارف میسر سازد (هم چنان که پیش تر اشاره شد) به تجربه های روحی عارفانه ای بستگی دارد که تنها با تحقق و عینیت بخشیدن معانی قرآن در حیات وی نصیب او می شود و از آن طرف نیز عارف تا آن اندازه در تحقق آن معانی توفیق می یابد که به تأویل صحیح و فهم رموز این آیات نایل شده باشد. بدین ترتیب، رابطه ای متقابل میان تأویل و آن تجربه برقرار است که یکی بدون دیگری حاصل نمی شود. بدایت قرآن تجربه است و پایان تجربه قرآن است، زیرا تصوف در این مرحله به گفت و گویی میان تجربه عارف و قرآن مبدل می شود که هر یک دیگری را تفسیر می کند. حکمت، فهم کتاب الله است: یؤتی الحکمة من یشاء (بقره/ ۲/ ۲۶۹). کسی که این حکمت بدو داده شده، حظّ وافراز قرب حضرت حق برمی گیرد^۷ و هرگز به مقام قرب نمی رسد: لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون (آل عمران/ ۳/ ۹۲). درحالی که به حظوظ نفس خویش وابسته اید. تا از نفس و اوهام خویش بیرون نشوید، به معرفت و قرب من نایل نمی شوید^۸. کسی که قلبش به حیات نفس و موت، مرده است، به موت نفس و حیات قلب زنده اش می کنیم و راه توفیق را بر او هموار می سازیم. به انوار قرب مکتولش می کنیم تا غیر ما نبیند و التفات به غیر ما نکند. آیا آن که با انقطاع از ما مرده بود، پس با اتصال به خود حیات بخشیدیم و بر او نور اتصال افکندیم، مانند کسی است که او را در ظلمات انقطاع واگذاریم^۹ (انعام/ ۶/ ۱۲۲).

نیز در جای دیگر تأویل و استنباط او از شهادت در راه خدا: فلا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا (آل عمران/ ۳/ ۱۶۹) مشهود حضرت حق است، چنان که می گوید: مقتول یعنی کسی که در راه مشاهده حق کشته می شود (یعنی نفس سرکش خود را کشته و از خویش فانی شده) و به رؤیت شاهد خویش باقی است و آن که نفس خود می نگرد و پیروی هوای نفس می کند مرده است^{۱۰}.

هم چنین خارج کردن مؤمنان را از ظلمات به نور (بقره/ ۲/ ۲۵۷) بدین گونه تأویل می کند که خدا با صفات خود، مؤمنان را از صفات شان بی نیاز می کند و صفات ایشان را تحت صفات خود مندرج می کند، آن چنان که وجود ایشان تحت وجود او و حقوق آنان در ذکر حق او مندرج

است. پس بدین صورت مؤمنان با حقّ و برای حقّ و قائم به حقّ اند^{۱۱}. نفس، جایگاه هرگونه شهوت و بلیّه؛ و مال، محل هر گناه و معصیت است. از این رو خداوند خریدار نفس مؤمن و اموال اوست، زیرا می خواهد موجبات ضرر را از مال وی زایل کند^{۱۲}. (توبه/۹/۱۱۱)

گرچه بیان تاویلی در تفسیر ابن عطاء شیوه غالب است، اما در آیاتی نیز آن چه از وی نقل شده، عباراتی فراتر از ظاهر آیه عرضه نمی کند. مثلاً در آیه ۴۶ کهف (ص ۸۳) و ۵ مریم (ص ۸۶) این گونه است. هم چنین در بعضی آیات در واقع مضمون آیه را با بیانی، مدلل می سازد. فی المثل در آیه ۱۲ طلاق خداوند می فرماید: قد احاط بكلّ شیء علماً. ابن عطاء می گوید: علم خدا بر اشیاء احاطه دارد، زیرا او اشیاء را ایجاد کرده است. شاید بیان او اشاره به آن است که چون معلول شأنی از شؤون علت است، پس او از علم به خود احاطه علمی بر معلول دارد و چیزی بر او احاطه علمی ندارد، چون محال است چیزی از حوادث ملحق بر موجود ازلی قدیم شود.



۱. به نقل از مقدمه پل نوپا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی. ر.ک به مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلّمی، گردآوری نصرالله پورجوادی، ص ۶۸.
۲. تاریخ بغداد، ۲۷/۵.
۳. نقل از ابونعمیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ۳۰۲/۱۰.
۴. ر.ک به مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلّمی، ص ۶۸.
۵. همان، ص ۷۵.
۶. طبقات الصوفیه، چاپ قاهره، ص ۲۶۵.
۷. تفسیر ابن عطاء، نقل از نصوص صوفیه غیر منشوره، ص ۳۹.
۸. همان، ص ۴۲.
۹. همان، ص ۵۰.
۱۰. همان، ص ۴۴.
۱۱. همان، ص ۳۸.
۱۲. همان، ص ۵۵.